دانشـــنامـــهٔ علـــوم اجتمـــاعی
دورهٔ ۱، شمـارهٔ ۳، بهار ۱۳۸۹

انقلاب: تحولات مفهومی یک واژه

محمدسالار کسرایی[۱]*

(تاریخ دریافت ۸۹/٤/۱۲، تاریخ پذیرش ۸۹/۷/۱۳)

«مفاهیم نیز مانند افراد دارای تاریخ هستند و دقیقاً همانند
افراد در مقابل تاخت و تازها و ویرانگری‌های زمان تاب
مقاومت ندارند.»
سورن کی یرکه گور

چکیده

در این پژوهش با روش بررسی تاریخی و به صورت روایت تـاریخی، تحـول مفهـومی واژهٔ انقـلاب را بحث و بررسی کرده‌ایم. انقلاب مفهومی پیچیده، چندبعدی و دارای سابقهٔ دیـرین در ادبیـات، فلـسفه و علوم دیگر مانند نجوم است. این مقاله با هدف جست‌وجوی تـاریخی- مفهـومی واژهٔ انقـلاب، بـا ایـن فرضیه آغاز شده است که مفهوم انقلاب به معنای دگرگونی پیشروندهٔ اجتمـاعی و اقتـصادی و سیاسـی، ثمرهٔ عصر مدرن است. به‌عبارت دیگر، واژهٔ انقلاب در ادبیات پیش از مدرن معنایی واپس‌گرایانه دارد و به معنای بازگشت به نقطهٔ آغازین است؛ این واژه از نجوم به حوزهٔ فلسفه، ادبیـات و علـوم انـسانی راه یافته است.

واژه‌های کلیدی: انقلاب، تحول مفهومی، نقطهٔ آغازین، حکومت، نظام، شورش، قیام، دگرگونی.

---

۱. استادیار پژوهشکدهٔ امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی *mohsalarir@yahoo.com

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

مقدمه

مفهوم انقلاب شاهد مدعایی برای جملهٔ پرمغز فیلسوف اگزیستانسیالیست اهل کپنهـاک اسـت. در باب این مفهوم بایست گفت نه تنها با انقلاب‌های متفاوتی در تاریخ مواجهیم، بلکه با معانی مختلفی از انقلاب نیز در طول تاریخ روبه‌روییم.

در حـــوزهٔ علـــوم طبیعـــی بـــه نقـــادی مفـــاهیم فـــراوان پرداختـــه شـــده اســـت (Suppe, 1977; Toulmin, 1972)؛ البته در علوم اجتماعی و سیاسی نیز به این مهـم توجـه شده است (Gunell, 1975; Nelson, 1975; Moon, 1975). اما بـه‌طـور کلـی بـه تحلیـل مفاهیم تاریخی و تأثیر آن‌ها بر فهم ما از علوم اجتماعی- سیاسی کمتر توجـه شـده اسـت. در حوزهٔ علوم طبیعی می‌توان به پژوهش‌های کوهن، تولمین، شیر، لاکاتوش و لاودان اشاره کـرد. مفاهیمی چون اتم در فیزیک، سفلیس در علوم پزشکی و عـدد در ریاضـیات بـا اینکـه دچـار تحولات معنایی شده‌اند، تداوم یافته و جذب نظریه‌های مختلف شده‌اند؛ درحالی‌کـه در حـوزهٔ علوم طبیعی دگرگونی مفهومی امری درونی و مرتبط با تجربه‌های علمـی اسـت (Toulmin, 1972). اما در حوزهٔ علوم انسانی این امر متفاوت است و شاید بتوان دو دلیل اصـلی بـرای آن ذکر کرد:

۱. در حوزهٔ علوم انسانی و اجتماعی مفاهیم نه فقط به دلیـل تحـول درونـی تجربـهٔ علمـی دچار دگرگونی می‌شوند؛ بلکه تغییر در عقاید و اعمال کارگزاران و عاملان اجتماعی نیز ممکن است موجب دگرگونی مفهومی یک واژه شود.

۲. کاربرد یک مفهوم در دوره‌های تاریخی به شرایط زمان و مکان آن دوره بستگی دارد.

اما دربارهٔ دلایل تحولات مفهومی واژهٔ انقلاب باید گفـت برخـی نظریـه‌پـردازان سرشـناس انقلاب، خود از انقلابی‌های بزرگی بوده‌اند. بنابراین اهداف، عقاید، آرمان‌ها و اعمال انقلابی‌هـا بر مفهوم انقلاب تأثیر می‌گذارد. انقلابی‌ها دربارهٔ «انقـلاب» اتفـاق نظـر ندارنـد؛ زیـرا باورهـا، تجربه‌ها و اعمال آن‌ها با همدیگر متفاوت است. پدیدهٔ انقلاب دارای انواعی است که هرکـدام اطلاق‌های مفهومی متفاوتی می‌طلبد؛ از این‌رو ما بـا سـنت‌هـای متعـدد انقلابـی روبـه‌رویـیم. بنابراین، می‌توان گفت مفهوم انقلاب هم پیچیده و هم به صورت تاریخی دگرگونی‌پذیر اسـت و شاید یک معنای واحد و فارغ از تأثیر زمان که در خدمت یک نظریهٔ عمـومی انقـلاب قـرار گیرد، وجود نداشته باشد. مفهوم انقلاب ما را به یاد جملات نیچه، فیلسوف آلمـانی، در مـورد

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

تنبیه می‌اندازد که می‌گوید: «مفهوم تنبیه در حقیقت یک معنا ندارد، بلکه سنتزی کلی از معانی است... .» (Nietzsche, 1969: 80).

رخدادها و مطالعات قرن‌های هفدهم و هجدهم، مفهوم انقلاب را مبنی بر «بازگشت به نقطهٔ آغازین» دچار تغییر کرد و از این زمان به بعد، واژهٔ انقلاب به معنای جایگزینی یک طبقه به جای طبقهٔ دیگر و یا برقراری نظمی به جای نظم دیگر به‌کار رفت. از این زمان به بعد، وارد عصر جدیدی می‌شویم که با دوره‌های پیشین تفاوت اساسی دارد. بنابراین، مفهوم انقلاب نیز مانند بسیاری از مفاهیم دیگر در حوزهٔ علوم اجتماعی ازجمله فرهنگ در ادبیات وبر، تنبیه در ادبیات نیچه و کار در ادبیات مارکس دارای تاریخمندی خاص خود است (Mccaughrin, 1976: 648). از این‌رو خواهیم دید مفهومی که روزگاری توسیدید و پلیبیوس آن را به معنای بازگشت به نقطهٔ آغازین به‌کار می‌بردند، از قرن هفدهم دستخوش تحول معنایی شد (Farr, 1982: 689).

روش این پژوهش نوعی بررسی تاریخی است. بررسی‌های تاریخی ممکن است با پرسشی دربارهٔ گذشته، یا تردیدی دربارهٔ تفسیری جدید از یک روایت تاریخی آغاز شود. این بررسی‌ها معمولاً دربرگیرندهٔ جست‌وجوی گستردهٔ داده‌های مرتبط با مسئلهٔ اصلی و دست‌یابی تجربی به این موضوع است (مکالا، ۱۳۷۸: ۱۹۳).

تاریخ و مفهوم انقلاب

در باب واژهٔ انقلاب در ادبیات جهان (به زبان‌های مختلف) حتی در ادبیات تمدن‌های کهن باستانی مطالبی وجود دارد. از نظر لغوی، Revolution برگرفته از واژهٔ برساختهٔ لاتینی متأخر Revolutio است (Taylor, 1984: 1). در ابتدا واژهٔ انقلاب در علم ستاره‌شناسی به‌منظور توصیف گردش قانونمند و گریزناپذیر سیارات استفاده می‌شده و از این دیدگاه انقلاب حرکت از یک نقطهٔ آغاز بر مدار و بازگشت به همان نقطهٔ اولیه در پایان بوده است، و یا اینکه در مهندسی به معنای یک واحد از حرکت دورانی قلمداد می‌شده است. اما از لحاظ مفهوم، معنای آغازین انقلاب به اندیشه‌های کلاسیک چینیان و یهودیان برمی‌گردد؛ اما شکل کامل‌تر آن در اندیشهٔ یونان باستان دیده می‌شود. تقریباً از زمان آغاز سنت فکری غرب، «پدیدهٔ انقلاب» موضوع تحقیق فیلسوفان و مورّخان بوده است. افلاطون و ارسطو اولین کسانی بودند که به

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

انقلاب به‌مثابهٔ مسئله‌ای نظری توجه کردند و توسیدید اولین کسی بود (با توجه به شواهد) کـه با انقلاب برخوردی تاریخی داشت (Zagorin, 1973: 23).

اگرچه یونانی‌ها انقلاب‌های زیادی داشته‌اند، واژهٔ واحدی برای آن نساخته بودند. اندیشمندانی چون هرودوت، توسیدید، افلاطون و ارسطو هرکدام از واژگان و اصطلاحاتی استفاده می‌کردند و از آن معانی خاصی همچون «قیام[1]»، «تغییر نظام حکومتی[2]»، «از پایـه دگرگـون کـردن دولـت[3]»، «تحـول دموکراسـی[4]» و از ایـن قبیـل اراده مـی‌کردنـد (Hatto, 1949: 499). توسـیدید از اصـطلاحاتی چـون شـورش[5] و مخـاطرات[6] اسـتفاده مـی‌کنـد؛ امـا افلاطـون، کـه او نیـز واژهٔ Neoterismos را به‌کار می‌برد، می‌گوید این فرایند با خشونت همراه است. افلاطـون در رسـالهٔ ***جمهور*** از واژهٔ انقلاب استفاده مـی‌کنـد؛ امـا منظـور او، تغییـر و دگرگـونی‌هـایی اسـت کـه در دموکراسی (یونانی) پدید می‌آید. دگرگونی عبارت است از: «تغییر یک نظام دارای امنیت و ثبـات و حامی مردم به نظامی مستبد و ستمگر». در اصل زوال از آنجا آغاز می‌شود کـه نظـامی ایـده‌آل ابتدا به تیموکراسی [۱]، از تیموکراسی به الیگارشی [۲] (حکومت معـدودی از اغنیـا) سـپس بـه دموکراسی و سرانجام به تیرانی [۳] چرخش پیدا می‌کند. افلاطون ایـن چـرخش و دگرگـونی را انقلاب یا مقلوب کردن دولت[7] می‌نامد. در سلسله‌مراتب نزولی نظام‌ها توالی رتبه با توالی زمـانی انطباق دارد؛ از این‌رو در این توالی دو نکته دارای اهمیت است: سلـسله‌مراتـب نزولـی ارزش و توالی تاریخی نظام‌ها (گمپرس، ۱۳۷۵: ۱۰۳٤). شـاید بتـوان گفـت در ایـن دگرگـونی یـا نظـام چرخه‌ای افلاطون نوعی دترمینیسم وجود دارد کـه دولـت ایـده‌آل در یـک چرخـه (بـه سـمت انحطاط) به تیموکراسی و سرانجام به تیرانی متمایل می‌شود. مبنای ایـن سـیر چرخـشی فـسادی است که در هرکدام از دولت‌های یادشده انباشت شده است و درنهایـت آن را بـه‌سـوی شـکلی پست‌تر سوق می‌دهد (Barker, 1918: 260). هر چیز زمینی دسـتخوش فـساد اسـت و فـساد مطابق قانونی دوری یا چرخشی صورت می‌گیرد که به موجب آن، هر پایـانی بـا آغـازی دوبـاره پیوسته است (گمپرس، ۱۳۷۵: ۱۰۳۵). برای مثال افلاطون در مورد تبدیل تیمارشی به الیگارشـی

1. Uprising
2. Change of Constitution
3. To Revolutionize the State
4. Transformation of Democracy
5. Revolt
6. Neoterismos
7. Revolutionize the State

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

می‌گوید: «انحطاط و فساد به همراه صندوق‌های پول وارد جامعه می‌شود و به همـان انـدازه کـه ارزش توانگری فزونی می‌یابد، از ارزش فضیلت کاسته می‌شود و بدین ترتیب نظام الیگارشی بـا حکومت توانگران آغاز می‌شود.» (همان، ۱۰۳۸). اما ایـن حرکـت دوری نیـست؛ یعنـی چرخـهٔ عکس اتفاق نمی‌افتد.

ارسطو نیز از واژه‌های Metabole به معنای تغییر یا دگرگونی و نیز Stasis به معنای تغییر مخالف قانون استفاده می‌کند. اگرچه واژهٔ Stasis ارسطو بعدها بیشتر در مورد آشوب[1] به‌کار گرفته شد تا فرایند تغییر، آن جنبه از اندیشه‌های او که ایدهٔ جریان گردشی[2] را دربرمی‌گرفت، بر مفاهیم بعدی تأثیر نهاد. بر اساس این هنگامی‌که ارسطو دربارهٔ تغییر در دولت‌شهرهای یونان بحث می‌کند، از واژهٔ Revolutionize استفاده می‌کند که معنای آن، جریان چرخشی یا دایره‌وار به عقب است (Aristotle, 1968: 189-234). البته ارسطو در مقایسه با افلاطون، با نگاهی انضمامی‌تر واژهٔ انقلاب را به‌کار می‌برد. شاید بتوان بر این مبنا، ارسطو را پایه‌گذار مطالعهٔ انقلاب‌ها لقب داد. ارسطو انقلاب‌ها را با توجه به دسته‌بندی‌ای که از انواع حکومت‌ها ارائه می‌دهد، مورد بحث قرار می‌دهد. او به‌غیر از حکومت کمال مطلوب که حکومت طبقهٔ متوسط است، از دو نوع حکومت نام می‌برد که از نظر وی عیوب فراوانی نیز دارند. این دو نوع حکومت به دلیل عیب‌ها و نقص‌های خود آبستن بی‌ثباتی‌اند (Mckoon, 1941: 1301a). انقلاب از نظر ارسطو از سه گونه تغییر سیاسی تشکیل شده است: ۱. تغییر در سازمان حکومت (نظام سیاسی) که در آن افراد شکل حکومت موجود را تغییر می‌دهند، برای مثال از دموکراسی به الیگارشی یا برعکس؛ ۲. تغییر افراد؛ ۳. تشدید یا تعدیل نظام حاکم (گمپرس، ۱۳۷۵: ۱٦۱۵). در نوع دوم، گروهی از افراد تلاش می‌کنند تا دستگاه حکومتی را در دست گیرند (همان‌جا). علت اصلی انقلاب در اندیشهٔ ارسطو، تمایل به برابری‌طلبی در افراد است.

علت عمومی و اصلی تمایل به انقلاب، گرایش به برابری در حالتی است که افراد تصور می‌کنند که باید هم‌طراز کسانی باشند که در موقعیتی برتر قرار دارند و یا تمایل به نابرابری

1. Sedition
2. Cyclical Flow

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

در زمانی است که معتقد باشند باید از دیگران برتر قرار گیرند، درحالی‌که در موقعیتی هم‌طراز با دیگران قرار گرفته‌اند (جانسون، ۱۳۶۳: ۲۰).

البته بایست اذعان کرد واژهٔ انقلاب در ادبیات یونان باستان کاربرد داشته و از این مفهوم برای توضیح برخی دگرگونی‌ها استفاده می‌شده است؛ اما به دلایل مختلف (ازجمله تفاوت مفهوم شهر و دولت در یونان باستان با دولت در عصر جدید و نیز تفاوت‌های نظام شهروندی هم از نظر مفهوم و حقوق متفاوت نظام شهروندی و هم شیوهٔ زندگی شهروندی) آنچه از واژهٔ انقلاب در دوران باستان مستفاد می‌شده است با مفهوم و کاربردی که از واژهٔ انقلاب در عصر جدید (بعد از قرن هفدهم و به‌ویژه پس از انقلاب فرانسه) مورد نظر است، تفاوت‌های چشمگیری دارد. یکی از این تفاوت‌ها که بیشتر به آثار افلاطون مربوط است، جبری‌بودن تغییرات است. پولیبیوس به پیروی از افلاطون می‌گوید: «این چرخهٔ سیاسی انقلاب است، روندی که توسط طبیعت به پیش برده می‌شود و در آنجا نظام‌های حکومتی تغییر می‌کنند، ناپدید می‌شوند و سرانجام به نقطه‌ای که از آن آغاز کرده‌اند، برمی‌گردند.» پولیبیوس این روند را «تحول نظام حکومتی» می‌نامد (Hatto, 1949: 499). بنابراین در پس این چرخش آرام نیرویی وجود دارد که پولیبیوس آن را تقدیر[1] می‌نامد (Ibid, 493). در این چرخش، نظام پادشاهی[2] به استبدادی[3]، نظام استبدادی به اشراف‌سالاری، اشراف‌سالاری به الیگارشی[4]، الیگارشی به دموکراسی[5]، دموکراسی به حکومت عوام[6] و حکومت عوام به وضع طبیعی[7] تبدیل می‌شود و این چرخه ادامه می‌یابد (Ibid, 499).

با این حال، رهیافت ارسطو با دیدگاه افلاطون در موضوع انقلاب متفـاوت اسـت. رهیافـت ارسطو تجربی‌تر است و دیگر اینکه او نظریهٔ چرخهٔ انقلاب‌های افلاطون را رد می‌کند. ارسـطو به سیاست و حکومت نگرشی تجربی دارد و بررسی مقایسه‌ای او دربارهٔ حکومت‌های مختلف و ثبات و ناپایدارهای متعدد آن‌ها، نمونه‌ای از این واقع‌نگری او است. ضمن اینکه دراین‌بـاره برای ارسطو دو مسئله دارای اهمیت بود: یکی اینکه ناپایداری و تغییر همـواره حکومـت‌هـا را

1. Fortune
2. Monarchy
3. Tyrant
4. Oligarchy
5. Democracy
6. Mob-rule
7. State of Nature

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

تهدید می‌کند و دوم اینکه این امر نفرت‌انگیز است. شاید از این دیدگاه، ارسطو پیشرو و پدر فکری ماکیاولی است که ثبات حکومت برای او اهمیت اساسی دارد؛ هرچند که ارسطو قادر نبود دگرگونی عظیمی را که شاگرد وی اسکندر در یونان باستان به‌وجود آورد و به از بین رفتن دولت- شهرها و تأسیس امپراتوری جدید منجر شد پیش‌بینی کند. با این حال، نکتهٔ مهم این است که متفکران یونان باستان مفهوم انقلاب را درک کرده بودند.

رومی‌ها نیز واژهٔ انقلاب را به‌کار برده‌اند و به‌نظر می‌رسد کاربرد این واژه در ادبیات رومی به زمانی باز می‌گردد که آن‌ها توانستند کتاب ***سیاست*** ارسطو را به لاتین برگردانند. (Ibid, 500). اولین انقلاب در تاریخ روم باستان به اقدامات اشراف‌زادگان برمی‌گردد که تارکین بیگانه را برکنار کردند. پس از شکل‌گیری امپراتوری روم، ستیزی بی‌امان برای به‌دست آوردن پیروزی کامل در درون امپراتوری درگرفت که در اصل جنگ بین اشراف[1] و عوام[2] بود و به درگیری‌های نظامی انجامید. پیامد این درگیری‌ها و تغییرات آن را شاید بتوان گونه‌ای از انقلاب‌های کاخ[3] نامید.

سیسرو[4] متفکر نامدار رومی نیز به پیروی از افلاطون واژهٔ انقلاب را به‌کار برد. اما به گمان وی دگرگونی و تغییر انقلابی گرچه امری طبیعی، ولی گریزپذیر است. به باور سیسرو، دولت‌مردان خردمند و آگاه می‌توانند انقلاب را پیش‌بینی و از رخداد آن جلوگیری کنند. او در مطالعهٔ تاریخ روم چرخهٔ تغییر را مشاهده می‌کند؛ چرخه‌ای که طی آن قیصر قدرت را تصاحب می‌کند و این همان فرایند چرخهٔ طبیعی است که متفکران یونان باستان آن را تشریح کرده‌اند (Hatto, 1949: 501). شاید بتوان چنین نتیجه‌گیری کرد که در تفکر باستانی، انقلاب تقریباً مفهومی مترادف با سیر قهقرایی است؛ به‌ویژه این مفهوم نزد افلاطون بسیار آشکار است.

حوادث شهر رم را در سال ۱۲۳٤ و ۱۲۵۳م در سی‌نا، که در مورد اخیر رژیم الیگارشیک توسط توده‌های مردم برکنار شد می‌توان انقلاب نامید. بنابراین وقتی به مفهوم جدید واژهٔ انقلاب اشاره می‌شود، گاهی تحولات مرتبط با آنچه در دولت‌شهرهای ایتالیا صورت گرفته است، مورد توجه قرار می‌گیرد. درواقع لفظ انقلاب در معنای جدید آن با کاربرد این واژه به زبان ایتالیایی Revoluzione قرابت خاصی دارد و فرهنگ لغت جدید انگلیسی آشکارا بیان

1. Patricians
2. Plebs
3. Palace Revolutions
4. Cicero

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

مـی‌کنـد واژهٔ انقـلاب بـه معنـای مـدرن آن، ترجمـهٔ واژهٔ ایتالیـایی «رولوژیـونی» اسـت (International Encyclopedia, 2001: 1332-5). با این حـال، نویـسندگان ایتالیـایی واژهٔ انقلاب را در دورهٔ رنسانس برای تشریح تغییرات سیاسی آینده ماننـد جانـشینی یـک شـاهزاده توسط شاهزادهٔ دیگری در دولت‌شهرهای ایتالیا به‌کار می‌بردند (Hatto, 1949: 504).

مورخان فلورانس انقلاب‌هایی را کـه در سـال‌هـای ١٤٩٤م، ١٥١٢م و ١٥٢٧م لـه یـا علیـه خاندان مدیچی در فلورانس رخ داده‌اند، Revoluzione لقب داده‌اند. اما به دلایل چندی هنوز با واژهٔ جدید انقلاب مواجه نیستیم؛ زیرا در اوایل قرن هفدهم در تحولات انگلـستان، یکـی از معانی که برای انقلاب به‌کار برده می‌شده، بازگشت به نقطهٔ آغازین بوده است. شاید این همان مفهومی است که تاریخ‌نگاران فلورانس در ذهن می‌پروراندند؛ زیرا آن‌هـا تبعیـد مـدیچی را در سال ١٩٤٩م بازگشت به رژیمی دمکراتیک‌تر قلمداد کرده‌اند و بازگشت مدیچی را بـه قـدرت در سال ١٥١٢م بازگشت به رژیم قبل از ١٩٤٩م، و تبعید دوبارهٔ او را در سال ١٥٢٧م بازگشت به رژیم پیش از ١٥١٢م تعبیر کرده‌اند.

اینکه ماکیاولی نیز این اصطلاح را به معنایی غیر از معنای مدرن آن به‌کار برده است، گواهی بر مدعای بالاست. ماکیاولی وقوع انقلاب و سـرنگونی شـهریار را در قلمـرو نیـروی بخـت و تصادف قرار می‌دهد؛ بنابراین هرچه قلمرو این نیرو محدودتر شود، قدرت شهریار محفـوظ‌تـر و احتمال سرنگونی او کمتر می‌شود (ماکیاولی، ١٣٧٤: ١٧٠). از این‌رو ماکیاولی برای نگهداری قدرت، اندرزهایی به شهریار می‌دهد که همگی در جهت گسترش قلمرو قـدرت و ارادهٔ او، و کاهش حوزهٔ بخت و تصادف است. اما ماکیاولی بر این پافشاری می‌کند که تقدیر حـوزه‌ای را برای کنش انسانی باقی می‌گذارد و آگاهانه از به‌کـارگیری اصـطلاحاتی کـه نیروهـای مـاورای انسانی فلکی را به‌یاد می‌آورد، خودداری می‌کند.

واژهٔ انقلاب را می‌توان در تحولات قرن هفدهم انگلستان نیز جست‌وجـو و پیگیـری کـرد. اگرچه انگلستان نسبت به برخی کشورهای دیگر اروپایی چون فرانـسه، از ایتالیـا دورتـر بـود، متفکران دگرگونی‌ها و تغییرات اواخر دههٔ ١٦٤٠م را در انگلستان انقلاب نامیدنـد [٤]. ادمونـد برک تحت تأثیر انقلاب فرانسه و به‌طعنه، حوادث سال ١٦٤٨م را در انگلستان انقلاب نامید؛ بر اساس این جنگ داخلی سال ١٦٤٨م انگلستان را که طی آن رهبران نظامی وفاداری خود را بـه رژیم پادشاهی ترک کردند و تصمیم به نابودی کامل رژیم پادشاهی گرفتند، انقلاب خوانده‌انـد

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

(Hatto, 1949: 505-506). جنگ داخلی انگلستان که با استقرار جمهوری در ١٦٤٨م آغاز شد، بار دیگر به بازگرداندن سلطنت منجر شد و سرانجام در سال ١٦٨٨م به «انقلاب شکوهمند» ختم شد (Arendt, 1973: 43).

در قرن هجدهم، انقلاب به موضوعی مهم در مطالعات اندیشمندان علاقه‌مند به حوزهٔ اجتماعی تبدیل شد. دیدرو- بنیان‌گذار دایره‌المعارف مشهور قرن هجدهم- در این دایره‌المعارف مقاله‌ای عمومی دربارهٔ انقلاب تدوین کرد که شالودهٔ اصلی آن را انقلاب انگلستان تشکیل می‌داد. گفتنی است که دیدرو هدف از تهیهٔ دایره‌المعارف را نه فقط تهیهٔ پیکری از دانش، بلکه تغییر شیوهٔ اندیشیدن می‌دانست (کاسیرر، ١٣٧٠: ٦٥). مونتسکیو، روسو و ولتر نیز از واژهٔ انقلاب در معنای جاری آن و حتی در معنای آیندهٔ آن در کنار معانی قدیمی استفاده کردند. بنابراین همان‌طور که در ***دایره‌المعارف بین‌المللی علوم اجتماعی و رفتارگرایی*** نیز اشاره شده است، واژهٔ انقلاب- که در اصل واژهٔ لاتین به معنای بازگشت دوره‌ای ابژهٔ متحرک به نقطهٔ آغازین است- در سده‌های میانی در اشکال لاتین انگلیسی و فرانسوی به‌منظور تشریح حرکت گردشی فرضی اجرام آسمانی بر محور زمین به‌کار برده می‌شد و کم‌کم وارد ادبیات و آثار شاعران و نمایش‌نامه‌نویسان شد (International Encyclopedia, 2001: 13302). برای مثال در قرن هفدهم شکسپیر در ***هملت*** (١٦٠٢) این واژه را به معنای بازگشت به شرایط نخستین فرد (شاهزادهٔ دانمارک) به‌کار برد (Hatto, 1949: 509).

کالینگوود نیز درباب پیشینهٔ انقلاب بر این باور است که در اواخر قرن هفدهم واژهٔ انقلاب از واژگان نقد ادبی وام گرفته شد. واژهٔ انقلاب در نقد ادبی به همان معنایی است که ارسطو در رسالهٔ ***شعرشناسی*** خود آن را دگرگونی ناگهانی[1] می‌نامد و «رولوسیون» فرانسوی ترجمهٔ ادبی این واژه است. در نمایش‌نامه سرنوشت داستان با یک دگرگونی ناگهانی برعکس می‌شود؛ امری که برای تماشاگران غیرمنتظره است و قهرمان داستان از وضعیتی خوشحال‌کننده به وضعیتی اندوه‌بار درمی‌غلطد و یا اگر در وضعیتی اسف‌بار است به وضعیتی خوشحال‌کننده می‌رسد. البته کالینگوود این تحلیل ارسطو را سطحی قلمداد می‌کند و بر این باور است که بسیاری از داستان‌ها و نمایش‌نامه‌های بزرگ با این توصیف منطبق نیستند (Ibid, 35). آرتور

1. Peripety

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

هتو، انقلاب‌پژوه بزرگ، در نقد کالینگوود می‌گوید پژوهش‌هایش ادعاهای کـالینگوود را تأییـد نمی‌کند (Hatto, 1949: 505). هتو بـر ایـن بـاور اسـت کـه بـا پیگیـری تـاریخ واقعـی واژهٔ «انقلاب»، به‌عنوان اصطلاح سیاسی، روشن می‌شود ریشه‌های این واژه را نـه در فرانـسه بلکـه باید در ایتالیا جست‌وجو کرد؛ یعنی جایی که اولین انقلاب‌های عصر جدیـد رخ داد. همچنـین ریشه‌های این واژه را نه در نوشته‌های منتقدان ادبی، بلکه در نوشته‌های مورخان و نـه در قـرن هفدهم، بلکه در قرن چهاردهم باید کاوید (Ibid, 505). گرچـه واژهٔ ایتالیـایی Revoluzioni از فعل Revolvere به معنای بازگشت به عقب مشتق شده و بـا واژهٔ Revoltare بـه معنـای طغیان علیه حکمران متفاوت است، با این‌حال کاربرد ایـن مفهـوم در ایتالیـای قـرن چهـاردهم مرسوم شد. بر اساس این Revoluzioni به معنای تغییرات ناگهانی در مسائل سیاسی بود کـه تصور می‌شد در مواقعی رخ می‌دهد که سیارات دوّار به قِران‌های مهمی برسند. به این ترتیـب، در قرن چهاردهم میلادی برای اولین بار در برخی دولت‌شـهرهای ایتالیـایی از ایـن واژه بـرای توصیف پدیده‌های سیاسی- اجتماعی استفاده شـد. بـه اعتقـاد هَتـو (Ibid, 505) کـاربرد واژهٔ انقلاب با احیای نجوم در ایتالیای قرون وسطی ارتباط داشته است. ژاکوب برکهارت در کتـاب مشهورش ***فرهنگ رنسانس در ایتالیا*** می‌گوید فعالیت‌های اخترشناسی که از دنیای باسـتان بـاقی مانده بود، بیش از هر جای دیگر در دولت‌شـهرهای ایتالیـا بـه‌طـرز حیـرت‌آوری احیـا شـد و احتمالاً نفوذ اعراب آن را تقویت کرد؛ زیرا به باور آن‌ها، سقوط نخبگان حـاکم بـا تحـولات و چرخش‌های سریع در آسمان‌ها- که در بزنگـاه‌هـای خاصـی از انقـلاب‌هـای سـیارات اتفـاق می‌افتد- ارتباط دارد. به‌عبارتی به‌نظر آن‌ها، انقلاب‌ها (به این معنا) اموری گریزناپذیر بوده‌اند و ورای قدرت ابنای بشر اتفاق می‌افتادند (Ibid, 510).

اما در سده‌های شانزدهم و هفدهم، واژهٔ انقلاب در حوزهٔ مـسائل سیاسـی کـاربرد بیـشتری پیدا کرد. به این ترتیب که قیام ۱۵٤۷م پرتغالی‌ها علیه حاکمیت و سلطهٔ اسپانیا انقـلاب نامیـده شد و رخدادهای دههٔ ۱٦٤۰م که در آن زمان جنگ داخلی و یا شورش‌های عمومی و گـسترده بود، انقلاب لقب یافت. از سوی دیگر، شورش‌های دههٔ ۱٦٤۰م انگلستان علیه سلطنت صورت گرفت و به شکل‌گیری و استقرار جمهوری در آن کشور منجـر شـد و سـرانجام بـه بازگـشت سلطنت در آن کشور انجامید (Elliot, 1970: 110). بنـابراین رخـدادهای انگلـستان در دهـهٔ

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۱٦٤۰ که بعدها به «انقلاب» معروف شد، در آن زمان «جنگ داخلی»[1] یا «شورش‌های گسترده»[2] خوانده می‌شد.

در سال ۱٦٦۲م لرد کلاندرون در اشاره به دوران بازگشت چارلز دوم و سقوط کرامول، واژهٔ انقلاب را به همین معنا به‌کار برد. به عبارتی استفاده از این واژه که منظور از آن بازگشت به وضعیت پیشین بود، با معنای قدیمی واژهٔ انقلاب یعنی «بازگشت به نقطهٔ آغازین[3]» قرابت زیادی دارد. در انگلستان طی سال‌های ۱٦۸۸-۱٦۸۹م دگرگونی‌های گسترده‌ای رخ داد که طی آن چارلز دوم، پادشاه به‌ظاهر پروتستان، جای خود را به جیمز دوم، طرفدار کاتولیک‌ها، داد و سپس جیمز دوم نیز سرنگون شد و حکومت پروتستان‌ها توسط ویلیام و ماری مستقر شد (Paine, 1971: 166). به این ترتیب بار دیگر در پایان قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم، واژهٔ انقلاب به‌عنوان واژه‌ای رایج برای توصیف جابه‌جایی نخبگان کاربرد پیدا کرد؛ اما در معنا به اَشکال متنوعی از تغییرات ناگهانی، خشونت‌بار و گریزناپذیر اطلاق می‌شد که در نهایت به وضعیت پیشین باز می‌گشت.

با گسترده شدن قلمرو اندیشهٔ سیاسی اروپایی در قرون نوزدهم و بیستم در سرتاسر جهان، در بسیاری از زبان‌ها و متون متفاوت گاهی کاربرد واژگان بومی در عرصهٔ اندیشهٔ سیاسی و گاهی آفرینش لغاتی نوین که با اصطلاحات اروپایی هماهنگ باشند، مرزهای مفهومی را خدشه‌دار کرد. تنوع در تعمیم‌پذیری این واژه ناشی از ترجمهٔ اصطلاح «انقلاب» در زبان‌های گوناگون بوده است. واژهٔ انقلاب هم در اشاعهٔ آن و هم در معنا دستخوش تغییر شده است. اگرچه خاستگاه آن انقلاب فرانسه بوده است، عده‌ای بر ترجمهٔ ریشه‌شناسی این واژه تأکید دارند و دامنهٔ گسترده‌ای از اندیشهٔ چرخش یا حرکت گردشی[4] را مطرح می‌کنند و عده‌ای هم بر ترجمهٔ معناشناختی آن تأکید می‌کنند؛ به این معنا که واژهٔ انقلاب را هم‌ارز با «دگرگونی شدید»[5] و «شورش گسترده»[6] می‌انگارند (Holliday, 1999: 33).

1. Civil War
2. Great Rebellion
3. Turning Back to the Starting Point
4. Circulation
5. Upheaval
6. Great Rebellion

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

برای مثال در زبان عربی ترجمهٔ معنایی واژهٔ «ثوره» «شـورش» اسـت کـه بـرای نـشان دادن دگرگونی‌های معاصر به‌کار برده می‌شـود؛ امـا بـا کـاربرد ایـن واژه، تمـایز میـان «شـورش» و «انقلاب» تا حدی نـامعین مـی‌شـود. از سـوی دیگـر، «ثـوره» بـر معنـای وضـعیت انقلابـی و پساانقلابی[1] نیز دلالت دارد. در زبان فارسی لغت عربی «انقـلاب» از ریـشهٔ «قلـب» بـه معنـای گشتن[2] یا گردیدن[3] مشتق شده؛ اما همین واژه در زبان عربی به معنـای کودتـا (Coup d'état) است (Lewis, 1988: 92-96). در زبـان ترکـی عثمـانی، از واژهٔ Inkilap برگرفتـه از ریـشهٔ عربی «قلب» (Qalb)، و نیز از واژهٔ «اختلال» برگرفته از ریشهٔ عربی «خلـل» کـه از بـی‌نظمـی حکایت دارد، استفاده می‌شود. اما در متون معاصر واژهٔ Devrim کاربرد دارد که ریشهٔ آن واژهٔ عربی «دور» به معنای چرخش است. در زبان عبری کلاسیک دست‌کم چهار واژه وجود داشـته است که بر شورش یا آشوب دلالت داشتند: Mered به معنای آشوب، Kom به معنـای قیـام، Marah به معنای شورش به‌ویژه شورش علیه خداوند، و kesher به معنای دسیـسه. در زبـان عبری نوین از سه واژه استفاده می‌شود که ریشهٔ آن Hpch است: Mahapecha کـه بـه تغییـر بنیادین بر پایهٔ زور دلالت دارد، مانند نمونه‌هـای روسـیه در سـال ۱۹۱۷م و ایـران در ۱۹۷۹م؛ Mahapach که به معنای تغییر به شیوه‌های مسالمت‌آمیز اسـت کـه نمونـه‌هـای آن انتخابـات اسرائیل در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۹۲م است؛ Haficha کـه بـه معنـای آشـوب اسـت. در زبـان هندی نیز واژهٔ kranti که از ریشهٔ سانسکریت است، حاکی از تغییـر بنیـادین اسـت. در زبـان اردو نیز از واژهٔ انقلاب استفاده می‌شود (Holliday, 1999: 33-34).

تحول مفهومی

در ***دایره‌المعـارف بریتانیکـا*** مفهـوم انقـلاب در علـوم اجتمـاعی، دگرگـونی بنیـادین، ناگهـانی و خشونت‌آمیز در حکومت و ساختارها و پیوندهای مرتبط با آن اسـت (Britannica, 1998: 9). انگارهٔ انقلاب در تفکر ارسطوییِ «حرکت چرخه‌ای در اشکال حکومت» ریشه دارد. بروز انقلاب چالش‌هایی را در برابر نظم سیاسی موجود ایجاد می‌کند و پس از آن استقرار نظمـی جدیـد را

1. Post-Revolutionary
2. Revolve
3. Rotate

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

در پی دارد که به‌طور اساسی با نظم پیشین متفاوت است. برای مثال، در انقلاب‌های بزرگ تاریخ اروپا به‌ویژه انقلاب‌های فرانسه، انگلستان و روسیه نه تنها سیستم‌های حکومتی تغییر کرد، بلکه سیستم اقتصادی، ساختار سیاسی و ارزش‌های فرهنگی آن جوامع نیز دستخوش دگرگونی شد.

افلاطون معتقد بود مجموعه‌ای پایدار و ثابت از عقاید و باورها می‌تواند مانع از بروز انقلاب شود. ارسطو بر پایهٔ این تعریف، بیان می‌کند که اگر نظام سیاسی و ارزش‌های فرهنگی استحکام نداشته باشد، آن جامعه در برابر بروز انقلاب آسیب‌پذیر خواهد بود و هر تغییر بنیادین در ارزش‌های اساسی یا اعتقادات، زمینه را برای شورش‌های انقلابی فراهم می‌آورد.

در سده‌های میانی، حفظ اعتقادات و باورهای حاکم و اشکال حکومت در اولویت قرار داشت و کانون تمرکز معنای انقلاب و سرکوب، تغییرات اساسی در جامعه بود. در آن زمان، دیدگاه‌های مذهبی برتری داشت. اعتقاد به حفظ و پاسداشت نظم حاکم چنان بنیادین بود که کلیسا به‌طور مستقیم مردم را بر آن وامی‌داشت که به جای بر هم زدن ثبات جامعه، نابرابری قدرت را بپذیرند.

پس از ظهور انسان‌گرایی سکولار در دورهٔ رنسانس نحوهٔ نگرش به مفهوم انقلاب دگرگون شد. در قرن شانزدهم، ماکیاولی، نویسندهٔ ایتالیایی، بر اهمیت ایجاد دولتی تأکید کرد که بتواند در برابر تهدیدهای ناشی از بروز انقلاب پایداری کند. اما هم‌زمان، تحلیل وی از انقلاب به ایدهٔ نوینی منجر شد که ضرورت تغییر در ساختار حکومت در برخی زمینه‌ها را به‌همراه داشت. ایدهٔ ماکیاولی او را در ردهٔ پیشگامان تفکر انقلابی مدرن قرار داد؛ گرچه وی هرگز در آثارش از واژهٔ انقلاب استفاده نکرد و دغدغهٔ اصلی‌اش ایجاد حکومتی کاملاً باثبات بود.

جان میلتون، نویسندهٔ انگلیسی قرن هفدهم، معتقد بود توانایی ذاتی انقلاب جامعه را در درک توان بالقوهٔ خود یاری می‌رساند. وی انقلاب را حق جامعه برای دفاع از خود در برابر زورگویان حاکم و برقراری نظم جدیدی می‌دانست که بازتاب نیازهای مردم باشد. به گمان او، انقلاب ابزاری لازم برای تحقق آزادی است؛ بر اساس این تعریف، انقلاب‌های فرانسه و آمریکا در قرن هجدهم تلاش برای تضمین آزادی فردی در برابر رهبری ستمگرانه بود (Britanica, 1998: 9-10). آلکسی دوتوکویل در بیان آنچه که شاید بتوان گفت دیدگاه وی را در باب تحول مفهوم انقلاب نشان می‌دهد، می‌نویسد:

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

آنچه در آغاز از نظر پادشـاهان و سیاسـتمداران اروپـایی مرحلـه‌ای صـرفاً انتقـالی، یعنـی نشانه‌ای نه چندان غیرمعمول از رنج‌های فزایندهٔ یک ملـت بـود، اکنـون معلـوم شـده کـه پدیده‌ای است کاملاً جدید که هیچ‌گونه شـباهتی بـه جنـبش‌هـای پیـشین نـدارد و چنـان گسترده، شگفت‌انگیز و محاسبه‌ناپـذیر اسـت کـه فهـم انـسان را شـگفت‌زده مـی‌سـازد (Tocqueville, 1966: 35).

منتسکیو دربارهٔ انقلاب می‌نویسد مخالفت با منارشی مستقر به احتمال زیاد به شـکل‌گیـری انگیزه‌هایی با هدف سرنگونی آن سیستم منجـر مـی‌شـود. ولتـر مفهـوم «تغییـر بنیـادین» را در دیدگاه‌های روشنفکری مطرح می‌کند؛ اما معتقد است این تغییر الزامـاً بـا شـورش از پـایین یـا درگیری‌های همگانی همراه نیست (Holliday, 1999: 31). روسو نیز بـر آن اسـت کـه واژهٔ انقلاب حاکی از تغییراتی بنیادین در جامعه است؛ اما این تغییرات الزاماً نتایج مثبت یـا حـضور گـستردهٔ طبقـات پـایین اجتمـاعی را در پـی نـدارد (Greiwank , 1955: 193-205). او در موضوع قرارداد اجتماعی از انقلاب بزرگی سـخن مـی‌گویـد کـه در کـیش کالونیـسم رخ داد. امانوئل کانت، فیلـسوف آلمـانی قـرن هجـدهم، انقـلاب را نیرویـی بـرای پیـشرفت بـشریت می‌دانست. کانت معتقد بود انقلاب گـامی «طبیعـی» در فهـم بنیادهـای اخلاقـی جامعـه اسـت (یاسپرس، ۱۳۷۲: ۳۰۳). ایدهٔ هگل، فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم، یکی از تسهیل‌کننده‌های مهم در شکل‌گیری تفکرات انقلابی قرن بیستم بود. وی انقلاب را تحقـق فرجـام بـشریت و لازمـهٔ رهبری انقلاب را اجرای اصلاحات می‌دانـست. نظریـهٔ هگـل اسـاس نظریـهٔ متفکـر برجـستهٔ انقلابی، کارل مارکس را تشکیل داد. مارکس از انگارهٔ هگل برای طرح مسئلهٔ «تـضاد طبقـاتی» استفاده کرد که تمرکز آن بر کشمکش در جهت کنترل فرایندهای اقتصادی جامعه بود. مارکس به آخرین مرحلهٔ تاریخ بشری اعتقاد داشت. وی بر آن بود کـه بـرای پیـشرفت جامعـه، طبقـهٔ کارگر یا پرولتاریا بایستی بر ابزار تولید تسلط داشته باشـند. انقـلاب‌هـای کمونیـستی روسـیه، چین، یوگسلاوی، ویتنام و کوبا در قرن بیستم به رهبری مارکسیست‌ها صورت گرفت.

کرین برینتون جامعهٔ پیشاانقلابی را ترکیبی از تنش‌های سیاسی و اجتماعی مـی‌دانـست کـه علت آن، فروپاشی تدریجی ارزش‌های آن جامعه است (برینتون، ۱۳۶۳: ۳۳-۴۵). این امـر بـه گسست در اقتدار سیاسی می‌انجامد؛ در نتیجه هیئت حاکم برای حفظ قدرت خویش به کاربرد شدید زور متوسّل می‌شوند. در پی این پدیده، عناصر اصلاح‌طلبانه ظهور می‌کند و فساد اقتـدار

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

سیاسی را هدف قرار می‌دهد. هنگامی‌که نظم سیاسی موجود بی‌ثبات شود، آمیزه‌ای از نیروهای گوناکون مخالف شکل می‌گیرند که در زمان بی‌ثباتی حکومت، به یکدیگر می‌پیوندند و اقتدار حاکم را واژگون می‌کنند. برینتون در اشاره به مراحل متفاوت شکل‌گیری انقلاب بیان می‌کند پس از سرنگونی حکومت، معمولاً یک دوره آرمان‌گرایی خوش‌بینانه[1] شکل می‌گیرد و انقلابی‌ها درگیر سخن‌پردازی‌های کمال‌گرایانه[2] می‌شوند. اما این مرحله چندان به طول نمی‌انجامد؛ رویارویی با شیوهٔ حکومتی، شکاف میان افراط‌گراها و میانه‌روها را به‌وجود می‌آورد و در نهایت به شکست میانه‌روها و صعود افراط‌گرایان و تمرکز قدرت در دست آنان منجر می‌شود و برای حفظ اقتدار، کاربرد زور تقریباً گریزناپذیر می‌شود (همان، ۱۷۴–۱۷۵).

هر انقلاب سیاسی مستقل از دگرگونی‌های اجتماعی، دارای همان الگوی رخدادهای پیشاانقلابی و پساانقلابی نیست؛ بلکه ممکن است تغییر تنها در اقتدار سیاسی باشد (مانند بسیاری از کودتاها) یا دگرگونی تا حدّی وسیع‌تر در ساختار قدرت رخ دهد (مانند انقلاب‌های مکزیک و آمریکا) (Britanica, 1998: 9-10). تام پین این دگرگونی مفهومی را چنین بیان کرده است:

> آنچه که ما پیش از این انقلاب می‌دانستیم، دگرگونی‌ای بود که اندکی فراتر از تغییر اشخاص و یا دگرگونی در اوضاع و شرایط ملی بود. آن‌ها ظهور پیدا می‌کردند و از بین می‌رفتند و در وجود و سرنوشت خود چیزی نداشتند که بتواند اتفاقی که آن را به‌وجود می‌آورد، بر آن‌ها تأثیر گذارد. اما آنچه امروزه در جهان شاهد هستیم... بازآفرینی نظم طبیعی اشیاء (امور) است؛ نظامی از اصول که به فراگیری حقیقت و وجود انسان است که اخلاق را با سعادت سیاسی و رفاه طبیعی پیوند می‌دهد (Paine, 1971: 166).

چنان‌که می‌بینیم سیر تحول مفهومی انقلاب به‌گونه‌ای است که از مفهومی در حوزهٔ نجوم و کائنات به مفهومی صرفاً در حوزهٔ سیاست به معنای جابه‌جایی نخبگان و سپس به مفهومی با بار معنایی بسیار گسترده تغییر یافته است. به‌عبارتی، از زمان انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹م به بعد، این واژه دارای بار معنایی بسیار وسیع و عمیق شده و پس از آن نیز به دلیل تحولات بعدی بر غنای مفهومی آن افزوده شده است. با انقلاب ۱۷۸۹م فرانسه، واژهٔ انقلاب از معنای

1. Optimistic Idealism
2. Perfectionist Rhetoric

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

«جابه‌جایی نخبگان سیاسی» به «دگرگونی و تحول گسترده در ارزش‌ها، هنجارهـا، سـاختارها، نقش‌ها و سایر ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی جامعه» دگرگون شده است. افزون بر آن، کنش جمعی اعتراض‌آمیزی که وضع موجود را بـه‌کلـی نمـی‌پـذیرد و در پـی تغییـر آن است، به‌عنوان الگو و مدلی برای ملت‌های دیگر درآمد و از آن پس شاهد الگویی بوده‌ایـم کـه چندصد بار از سوی ملت‌های مختلف تمرین شده است.

با این وصف می‌توان گفت مفهوم انقلاب پس از سال ۱۷۸۹م، دارای چهـار مؤلفـه شـد: ۱. حضور مردم[1]؛ ۲. ترقی[2]؛ ۳. یک عصر نوین[3]؛ ٤. یک دگرگونی تمام‌عیار[4]. انگارهٔ «حضور مردم» بعدها در نظریه‌هایی که گروه‌های اجتماعی خاص را پدیدآورندگان انقلاب می‌دانند، همچـون «طبقات» در نظریه‌های مارکسیستی، ظهور کرد و در اندیشهٔ سیاسی با نام مـشروعیت شـورش علیه حکمران مطرح شد. البته در اندیشهٔ سیاسی- اسلامی، شورش علیه حکمـران در شـرایطی خاص مجاز است. اما در بیشتر دیدگاه‌های غالب این شورش مشروع نیست؛ به‌ویژه زمـانی‌کـه تصور شود پادشاهان دارای حقوق الهی[5] هستند؛ این نوع اندیشه هم در تفکرات مسیحی دورهٔ قرون وسطی و هم در تفکرات اسلامی دیـده مـی‌شـود. بـا ظهـور اندیـشهٔ سیاسـی فردگـرا و دموکراتیک در قرن‌های هفدهم و هجدهم، حقوق مطلقهٔ حکمرانان[6] مـورد تردیـد واقـع شـد. درواقع ایدهٔ حاکمیت مردم بیش از هر زمان، ثمرهٔ نیمهٔ دوم قرن هجـدهم بـود کـه در انقـلاب آمریکا و پیش از آن در انقلاب فرانسه تجلی یافت.

انگارهٔ ترقی مبتنی بر پیشرفتی خطی[7] و در راستای مثبت است و خاستگاه انقـلاب صـنعتی خوانده شده است، نه مسیری دایره‌وار و ایستا که سرچشمهٔ آن تغییرات اقتـصادی و اجتمـاعی باشد (Nisbet, 1981). پس از سال ۱۷۸۹م و در زبان کمونیستی قرن بیستم، «واژهٔ ترقی‌خـواه یا مترقی» نقش مهم، اما پوچی را ایفا کرده است. ترقی امری است که اتفاق می‌افتد و به‌دسـت

1. Popular Involvement
2. Progress
3. A New Age
4. Total Transformation
5. Divine Rights
6. Absolute Right of Rulers
7. Linear

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

می‌آید؛ بنابراین واژهٔ «ترقی‌خواه» و واژگـان مخـالف آن: «محافظـه‌کـار»[1] یـا «مرتجـع[2]» نقـش محوری را در مشروعیت انقلابی به‌دست آوردند (Holliday, 1999: 36).

نتیجه‌گیری

در پاسخ به قدیم یا جدید بودن مفهوم انقـلاب- نـه واژهٔ انقـلاب- بـه‌عنـوان یـک دگرگـونی تمام‌عیار، نویسنده بر این باور است که مفهوم انقلاب به‌گونه‌ای که از قرن هجـدهم بـه بعـد و به‌ویژه در قرن بیستم در بسیاری از کشورهای جهان رخ داد (مصداق یافت)، اساساً نمـی‌توانـد در دستگاه انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی عصر پیش از مدرن جایگاه و پایگاهی داشته باشد. از این روی، اساساً واقعهٔ انقلاب حاصل تحولی است که در نگاه انسان به خود، طبیعت و جهـان هستی رخ داد و این معانی به تحولات عـصر رنـسانس و مجموعـه دسـتگاه اندیـشه‌ای عـصر روشنگری برمی‌گردد. تعریف جدید انسان در اومانیسم و سـایر مؤلفـه‌هـای موجـود در تفکـر عصر روشنگری، انسان را موجودی صاحب حق، اراده و تصمیم قلمداد می‌کرد که بـر اسـاس این توانایی‌ها خود را قادر به تغییر شرایط موجود و ایجاد شرایط جدید مطلـوب مـی‌دانـست. بدون وجود چنین دستگاه معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی، حتی اگر امکـان تغییـر هـم وجـود داشت، احتمالاً اشکالی از دگرگونی‌های طبیعی در حـوزهٔ کیهـان‌شناسـی و یـا دگرگـونی‌هـای سیاسی در حد تغییر حکام بود که همراه با یورش‌هـای قـومی، قبیلـه‌ای، مـذهبی، توطئـه‌هـای درباری و یا اعتراض‌های دوره‌ای است. هدف آن تغییرات نیـز در حـدّ تغییـر زمامـداران و یـا برچیدن دودمان‌های سلطنتی و جایگزین کردن دودمان‌های دیگری است که در اصل با نمونـهٔ پیشین خود هیچ تفاوت شکلی و ماهوی ندارد.

بدون دگرگونی مفهومی در مقولاتی چون انسان، طبیعت، پیشرفت، مالکیت، آزادی، هویت، ملت و... امکان فراهم‌شدن زمینهٔ اعتراض گسترده به قـصد دگرگـون‌سـازی نظـام اجتمـاعی و سیاسی وجود ندارد. انگارهٔ فردگرایی حتی در شکل هابزی آن انـسان را صـاحب اراده قلمـداد کرد؛ اراده‌ای که منشأ قدرت را از آسمان بـه زمـین آورد و هرگونـه قداسـت را از سیاسـت و قدرت زدود و شکل‌گیری جامعه و حکومت را به ارادهٔ انسانی و نتیجـهٔ آن (قـرارداد) وابـسته

1. Conservative
2. Reactionary

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

دانست. در اشکال لیبرالی اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی، اگرچه در نهایـت نظـم و ثبـات بـر بی‌نظمی و هرج‌ومرج برتری دارد، تأکید بر عناصری چون فرد، حـق، آزادی، جامعـه، مـردم و نفی استبداد راه را بر اعتراض به وضع موجود می‌گشاید. از سویی دیگر، پذیرش ایدهٔ ترقی در بطن خود همراه با نوعی نگرش انقلابی است. ترقی و پیشرفت نیازمند دگرگونی یا به عبـارت آشکارتر دگرگون‌سازی است. حتی درون ایدهٔ هگلی دیالکتیک، تحرکی انقلابی وجود دارد که فرایند تاریخ بشر را دربرمی‌گیرد. فرایند تاریخ به‌گونه‌ای است کـه درون هـر بطـن اجتمـاعی، برابرنهاد یا نفی آن جامعه پرورده شده و در یک نظم قاعده‌مند ترکیبی از دو مقولهٔ یادشـده بـه شکلی هم‌نهاد پدیدار می‌شود که فراتر از وضعیت موجود، و حـاکی از نـوعی تحـول کیفـی و پیشرفت در کلیت وضع انسانی است.

اما اساساً مفهوم انقلاب در دستگاه نظری مـارکس بـه یکـی از ارکـان نظریـهٔ اجتمـاعی و سیاسی او تبدیل شد. پس از رواج مالکیت خصوصی و دگرگونی‌های حاصل از آن- که جامعه از لحاظ سطح دسترسی به ابزار تولید به دو گروه دارا و ندار تقـسیم شـد- همـواره منازعـه‌ای دائمی در بطن اجتماع وجود داشت که درنهایت از طریق انقلاب به سرانجام می‌رسید. اگرچـه این دگرگونی در بطن ابزار تولید است، در شکل اجتماعی آن نوعی منازعهٔ طبقاتی است که در هر دوره به تناسب نوع ابزار و روابط تولیدی شکل خاصی به خود می‌گیرد. بنابراین مارکس با استفاده از دستگاه و یا روش هگل، فرایندی اجتماعی- اقتصادی متصور شد کـه دارای منطقـی درونی و پویایی خاصی بود؛ از سویی دیگر، هر پله از این تحول تـاریخی گـامی بـه جلـو در تاریخ فرض می‌شد که جهان را به سوی مدینهٔ آرمانی رهنمون می‌کرد.

بنـابراین تحـول مفهـومی انقـلاب از واژه‌ای در کیهـان‌شناسـی بـه واژه‌ای کـه کـاربردی اجتماعی‌تر دارد، اتفاقی است که طی قرون جدید رخ داده و بار مفهومی این واژه را چنـدبرابر کرده است. در آرای متفکران یونان باستان و در ادبیات باستانی تمدن‌های بزرگ مصر، یونان و رم از واژهٔ انقلاب استفاده شده است؛ اما با جنگ داخلی انگلـیس و انقـلاب فرانـسه ایـن واژه مفهومی جدید پیدا کرد و وجه اجتماعی آن (دگرگونی در نظام اجتماعی) بـسیار پررنـگ‌تـر و غنی‌تر شد. به‌طور دقیق‌تر، انقلاب فرانسه بـود کـه باعـث شـد واژهٔ انقـلاب در حـوزهٔ علـوم اجتماعی جایگاهی وزین و ماندگار بیابد. به‌عبارت دیگر، این وضعیت برای گروه‌ها و طبقـاتی دارای معنا بود که درون یک دولت‌ملت قرار داشتند (Krishna, 1973: 292). اما اگـر از ایـن

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

دیدگاه انقلاب را فرایندهای تحول بنیادین اجتماعی بپنداریم، با مشکلی روبه‌رو می‌شویم که عبارت است از کمبود نمونه‌های تاریخی که با چنین تعریفی سازگار باشند. شاید با چنین تعریفی تنها چند نمونهٔ تاریخی به معنای انقلاب اجتماعی داشته باشیم: انقلاب انگلیس ١٦٤٨و ١٦٨٨م، انقلاب فرانسه ١٧٨٩م، انقلاب مکزیک ١٩١٠م، انقلاب روسیه ١٩١٧ اکتبر، انقلاب چین ١٩٤٩م، انقلاب کوبا ١٩٥٩م، انقلاب‌های نیکاراگوئه و ایران ١٩٧٩م.

باری مفهوم انقلاب، پیچیده و چندبعدی و بسیار دشوار است؛ به‌گونه‌ای که اغلب تعریف‌های آن در متون مختلف اندیشمندان اجتماعی و سیاسی متفاوت و متمایز است. در واقع دربارهٔ مفهوم انقلاب مجموعه‌ای از اظهارنظرهای آشفته، پیچیده و نامنظمی وجود دارد که هر کدام سعی در عمومیت دادن به نظریهٔ انقلاب داشته‌اند (Krammnik, 1972: 26).

پی‌نوشت‌ها

١. تیموکراسی از ریشهٔ Time به معنای شرف و افتخار است. در کتاب ***جمهوری*** افلاطون به حکومت‌های کرت و اسپارت اطلاق می‌شده است.

٢. الیگارشی از ریشهٔ Oligio به معنای تعداد اندک است.

٣. تیرانی از ریشهٔ Tyrant به معنای ستمگر است.

٤. ادموند برک اساساً از انقلاب و به‌ویژه انقلاب فرانسه متنفر بود. او طرح‌های اصلاحی بزرگ را نفرت‌انگیز و هراس‌آور می‌دانست؛ زیرا این‌گونه طرح‌ها متضمّن دگرگون کردن اساس نهادهای موجود و الگوهای عادتی رفتار هستند (جونز، ١٣٦٢: ٤٧٥).

منابع

- کاسیرر، ارنست. (١٣٧٠). ***فلسفهٔ روشنگری***. ترجمهٔ یداله موقن. تهران: نیلوفر.
- برینتون، کرین. (١٣٦٣). ***کالبدشکافی چهار انقلاب***. ترجمهٔ محسن ثلاثی. تهران: چاپخش.
- جانسون، چالمرز. (١٣٦٣). ***تحول انقلابی***. ترجمهٔ حمید الیاسی. تهران: امیرکبیر.
- جونز، و. ت. (١٣٦٢). ***خداوندان اندیشهٔ سیاسی***. ترجمهٔ علی رامین. تهران: امیرکبیر.
- گمپرس، تئودور. (١٣٧٥). ***متفکران یونانی***. ترجمهٔ محمد حسن لطفی. تهران: خوارزمی.
- ماکیاولی، نیکولو. (١٣٧٤). ***شهریار***. ترجمهٔ داریوش آشوری. تهران: کتاب پرواز.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- مکالا، سی. بی ین. (۱۳۷۸). ***بنیادهای علم تاریخ؛ چیستی و اعتبار شناخت تاریخی***. ترجمهٔ احمد گل‌محمدی. تهران: نشر نی.
- یاسپرس، کارل. (۱۳۷۲). ***کانت***. ترجمهٔ میر عبدالحسن نقیب‌زاده. تهران: طهوری.
- Aristotle. (1988). *The Politics*. Hard Mandsworth. Penguin book.
- Farr. James. (1982). "Historical Conception political Science: The case of Revolution". *American Journal of political science*. Vol. 26, No. 4.
- Hatto, Arthur. (1949). "Revolution". An Enquiry into the Usefulness of historical term, Mind, New series, Vol. 58.
- Holliday, Fred. (1999). *Revolution and World Politics, the rise and fall of the sixth great power*. Hong Kong: McMillan Press Ltd.
- *International Encyclopedia of Social and Behavioral Sciences*. (2001). Editors in cheer, Neil Smelser and Paul Butlers. Vol. 20. oxford Et al, 13302.
- Krammnick, Isaac. (1972). "Reflections on Revolution: Definition and Explanation in Recent Scholarship". *History and Theory*. No. 11.
- Kerishna, Daya. (1973). "the Concept of Revolution: an Analysis". *Philosophy East and West*. Vol. 23, No. 3.
- Lewis, Bernard. (1988). "Islamic Concepts of Revolution". *The Political Language of Islam*. London: University of Chicago Press.
- MCcaughrin, Craig. (1976). "An Historic View of Revolution". *An American Journal of Political Science*. No. 20.
- Mckoon, Richard. (1941). *The Basic Works of Aristotle*. New York.
- Nietzsche, Friedrich. (1969). *The Genealogy of Morals*. New York: Randon House.
- Nisbet, Robert. (1981). *History of the Idea of Progress. an Enquiry into its Origins and Growth*. New York: Basic Books.
- Painet. (1971). *The Rights of Mon*. London: Pelicana.
- Prezeworsk, Adam. (1976). *The Logic of Comparative Social Inquiry*. New York: Wiley.
- Taylor, Stan. (1984). *Social Science and Revolution*. London. Macmillan press.
- *The New Encyclopedia Britannica*. (1998). Vol. 10. Fifteenth Edit Chicago.
- Tocqueville, Alexi de. (1966). *The Ancient Regent and the French Revolution*. Trans.Stuart Gilbert. London: Collins.
- Toulmin, Stephen. (1972). *Human Understanding*. Princeton, N. J: Princeton University press.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- Yoder, Dale. (1926). "Curent Difinitions of Revolution". *The American Journal of Sociology*. Vol. 32, No. 3.
- Zagorin, Perez. (1973). "Theories of Revolution in Contemporary Historiography". *Political Science Quarterly*, 88 (1).

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]